



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۰۹/۳۰



دوکتور محمد اکبر یوسفی

ملت و ملت گرائی در اروپا و تأثیرات آن بر افغانستان!

(قسمت بیست و سوم)

یادداشت: تحریر این قسمت، از سلسله مقالات بتاریخ ۲۰۱۱/۰۹/۰۹ انجام یافته و در همان سال نشر شده است، حال پس از اصلاح اشتباهات ممکن تائیدی، و رفع سکتگی های احتمالی، تذکر های تکمیلی، لازم نیز صورت گرفته است، که ممکن بر حجم بعضی از قسمت ها، اضافه شده باشد. متباقی متن تا حدی بدون تغییر، دوباره، به آدرس «آریانا افغانستان آنلاین»، جهت نشر مکرر این سلسله مطالب، ارسال شده است.

در حقیقت امر طی سالیانی که در اروپا، دولت های «ملی» نوع هر یکی از آنها، تشکیل و رشد می نمود، افغانستان خود مدت نسبتاً طولانی موازی با سایه شوم قدرت های استعماری در منطقه، در گیر بحرانات و جنگ های داخلی «شهبازگان» و «سرداران» بر سر قدرت، بوده است، آنهم بر سر «سلطنت». اما تا حدی روشن است که محافل نسبتاً معدودی هم ممکن است، که به احتمال قوی از انقلاب فرانسه و هم از آنچه در اروپا، موضوعات مورد بحث روز، نشر می شده است، الهام گرفته باشند. نطفه گیری و «تشکل» های مقدماتی، و الهامات ازین سیاست جدید در اروپا، ممکن است در افغانستان، نخست در تحت نام طرفداران «جنبش مشروطیت»، آغاز آنرا یافته باشند، که بنام «مشروطیت اول» یاد می نموده اند. آنچه خیلی ها «مغشوش» بنظر می رسد، آنست که در آغاز، فعالیت آنان عمدتاً پراکنده بنظر می رسیده است. البته درین مرحله، از انتقال نظرات «چپ» هم چنان حکایات شنیده می شده است، که بیشتر تحت پوشش و در حلقات و محافل کوچک "صحبت ها" صورت می گرفته است.

در وجود نظامهای دولتی جدید اروپائی، که خود آنها، دولت های «ملی» آنها را تعریف نموده بودند، در حقیقت هدف آنها، دولت های بورژوازی بوده است که با تشکل های متنوعی که از حالت بازار آزاد الی اشکال انحصار و غیره «فورماسیون» ها قدم گذاشته اند. آنها از شیوه های مختلف حکومتداری استفاده نموده اند. ما شاهد دیکتاتوری ها و نظام های فاشیستی نیز بوده ایم. چنین حکومت را هم، تحت نام «ملت» و حکومت «ملی» قلمداد می نموده اند. البته مؤرخین و علمایی هم وجود داشته اند که برخلاف زمامداران دولتی و سیاسی ارزیابی های علمی از آن مراحل را از خود بجا گذاشته اند. رهبران همین قدرت های جدید اشغالگر در عین زمان ادعا های رهبری تمدن و دیموکراسی را نیز بزبان می آورده اند، اما در عمل برای تقویت مناسبات سرمایرداری در جوامع آنها به غارت منابع طبیعی کشورهای تحت اشغال پرداخته، صنعت، علم و تخنیک را در شهر های رو به رشد و توسعه سریع سرزمین های خود آنها، در عمل به پیش می برده اند.

این سیاست رهبران وقت غربی، از جانب دانشمندان و فیلسوفان و سائر حلقات و جنبش های ضد سرمایرداری در مراکز قدرت غرب بدون انتقاد قابل قبول نبوده است. چنانچه دانشمند معروف آلمانی، "فریدریش اینگلز"، در زمان تشدید فعالیت های استعماری

غرب، بخصوص برتانیه، در جایی بصراحت اظهار نموده است: «**کسانی که ملل دیگر را در بند قرار دادن یاری می‌رسانند، خود نمی‌توانند آزاد باشند.**» درین روزها، که مصادف با ۹۹-مین سالگرد استرداد استقلال سیاسی افغانستان است، برخی های می‌کوشند بیشتر فورمولبندی های تجلیلی را روی کاغذ بیاورند. واقعیت این است، که آزادی یک نعمت و هم حق است. آزادی انسان ها در طول تاریخ سلب شده و هر زمان می‌تواند آزادی بدست آورده سلب گردد. تکیه کلامی موجود است، که حق داده نمی‌شود، بلکه گرفته می‌شود. حال وقتی آزادی بقیمت خون انسان ها برای یک اجتماع و سرزمین حاصل می‌گردد، پس باید در محافظت آن هم، جد و جهد قاطع صورت گیرد. در غیر آن، آن همه دست آوردهای بزرگ و مقدس می‌تواند به باد فنا رود و افتخارت تاریخی، بفراوشی سپرده شود. آزادی خوب و آزادی خراب وجود ندارد. آزادی یک آزادی است. یا انسان آزاد است و یا آزاد نیست. کسانی که در تخیلات آنها، دو حالت افراطی زندگی را در "جنت" و یا در "دوزخ" فکر می‌کنند، باید متوجه باشند و معقول خواهند بود، اگر در تخیل فکر کنند، که ممکن حالات بین این دو حالت، که شرایط عینی است، وجود خواهد داشت. زندگی می‌تواند دشواری های "انفرادی" و "اجتماعی" داشته باشد. لذت در زندگی زمانی درک می‌گردد، که انسان به حل مشکل، از روی منطق و با استفاده از آگاهی های علمی و کلتوری، بدون استفاده از زور و خشونت، دست یابد.

موازی با طرح های متذکره، نظرات و طرز دید های مختلف نیز از چپ تا راست در سراسر جهان وجود داشته است، که چه در سطح و چه در عمق متفاوت بوده، با شدت پخش می‌گردیده است. میراث این دوران در نقاط مختلف جهان مسائل بغرنج و نازل شدنی هم از خود بجا گذاشته است. میراث خوران استعمار طبق معمول باید آگاه می‌بودند، که بر عمارات کج غارتگران چگونه خود را مصئون احساس خواهند نمود. کمتر درد آور و مضر نخواهد بود، اگر نسل جوان، با دقت و مسئولیت بیشتر به تحلیل و ارزیابی گذشته، نپردازند. بهر صورت وقتی به گذشته های دور نظر می‌اندازیم، ممکن به حالاتی در حیات بشر روبرو شویم که در نقاط خیلی دور از همدیگر باز هم نمونه هایی از انکشافات موازی، ممکن در ارتباط با همدیگر و یا دور از همدیگر صورت گرفته باشند. تمدن های خیلی پر بار در همه قاره ها بوجود آمده و نابود گردیده است. برخی توانسته اند تجارب، آگاهی ها و غیره گنجینه ها را تا حدی بدون خلا های بزرگ به نسل های بعدی انتقال دهند ولی برخی از جوامع به حفظ آن نایل نگردیده، طبیعتاً ارزش های گرانبهایی را هم ممکن از دست داده باشند.

یک نمونه کوچکی از بعضی موازات در موجودیت شناخت های معین به عنوان مثال بین انسانهای کشور ما و اروپائیان، بطور نمونه، با آلمان ها را از نظر می‌گذرانیم. در منابع دست داشته مثال هایی در باره مردمانی بچشم می‌خورد، که زبان های آنها از یک فامیل شناخته شده است. این مثال در باره خاک کنونی آلمان و خاک کنونی افغانستان است: «... به همین سلسله از رد پی «هومو زاپینس» در مرحله «کرومگن» حدود ۳۵۰۰۰ سال تا ۴۰۰۰۰ سال از نوع «وینوس» در مغاره های سنگلاخ ها، تخمین شده به نشر رسیده است. حفاریات در افغانستان که، در همان وقفه چنین راپور داده است: «...از زمانه های ۳۵۰۰۰ - ۶۰۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح، موجودیت شکارچی های زمان اولیه را گواهی میدهد که در تحت سنگلاخ های «دره - کور» در شمال افغانستان پناهگاه جستجو می‌نموده اند.»

انکشافات در اروپا و غرب بطور قاطع از یک مرحله به مرحله دیگر، یعنی به مرحله پیشرفته تر گذار کامل نموده است. در حوزه ما چنین گذار در همه اجتماعات «ایتی» بطور روشن و همزمان صورت نگرفته است.

به مثال ذیل توجه می‌نمائیم: «... در کابل بطور تصادفی خزانه بی از سکه های نقره بی از قرن پنجم تا قرن چهارم قبل از میلاد مسیح، بدست آمده است. ترکیب آن از تجارت وسیع و مناسبات فرهنگی شهادت می‌دهد که در آنزمان مسلط بوده است. در جمله سکه هایی موجود اند که در زمان حکومت هخامنشی ها ضرب یافته است. سکه هایی هم بشکل مربعی وجود دارد که منشأ آن، مراکز شهری شمالغرب هند شناخته شده است. درین جمله همچنان سکوک یونان قدیم، پخش شده از «آتن» شامل می‌باشد. در خزانه نامبرده همچنان از تعداد ۲۹ نمونه سکه نام برده می‌شود که بدرستی با اشکال اصلی مطابقت دارد

و سکوک یونان قدیم و هند قدیم را متحد می سازد. محل این ها به احتمال قوی می تواند، سکه های باختری باشد - این خود یک ثبوت آشکار است که پیشرفت کار دست و کسبه کاری را در موجودیت، توسعه و رشد حیات شهری نشان می دهد که مناسبات نعم - پول نیز در وجود آن، انکشاف می نموده است....» («ارکیالوژی»..... ، چاپ ۱۹۸۱ م)

زندگی شهری نمایانگر مناسبات خاص «طبقاتی» است. در حالی که، هزاران سال بعد در قبایل پشتون به عنوان مثال حالت بغرنجی مسلط بوده است که درینجا بار دیگر بطور نمونه بخاطر تسهیل و هم به عنوان تکرار احسن، نقل می نمایم: « افضل خان گزارش می دهد، پدر کلان جانب مادری اش، ملک تور، ملک اورکزی، در آغاز در جنبش روشانی سهم گرفته است، لیکن پس از آن به این جنبش پشت گشتاده، به جانب فیصرمغل موقف اتخاذ نموده است. در یک مناقشه با اجداد، ادعا صورت گرفته است که گویا ملک تور برایش گفته است: « من حاضریم هر امر ترا بسر برسانم، مگر برایت حق نمی دهم، که بر خانه و زمین ام تصرف داشته باشی.» («جنبش مردمی روشانی و نمایش آن در ادبیات افغانی قرن ۱۶ - ۱۷.)

وقتی در حال حاضر در نظر گرفته شود، این کلمات تفهیم می نماید، که در برخی از اقوام پشتون، تا امروز مقررات به اصطلاح «ویش» ولو محدود است، محفوظ مانده است - رسم تقسیم مجدد وقفه بی زمین در بین باشندگان محل (طوری که در بعضی موارد، نتنها زمین بلکه خانه نیز تعویض می گردیده است.)

زمانی که اقوام افغان در قرن ۱۵، ساحات جنوب کابل را اشغال نموده اند، زمین را بین اقوام مختلف و خانواده ها یا خویشاوندان، نسبی تقسیم نموده اند. تقسیمات نوبتی مجدد این زمین ها، نتنها در چوکات یک واحد جداگانه اقتصادی - بلکه در سراسر منطقه مسکونی، در وقفه ها، بین تمام مناطق، بشمول خویشاوندان و در بین تمام اقوام، تعویض صورت می گرفته است. ایران شناس «نارویجی» « م. مارگن شتیرنه»، که در سال ۱۹۲۹م، در مناطق سرحدی شمال غرب هند سفر نموده است، رهنمایش یک پشتون («پتان») از منطقه «دیر»، برایش گزارش می دهد، که هر ۱۰ سال، با خویشاوندان خود، بیک ده (قریه - مترجم) دیگر نقل مکان می کند و هر پنج سال، زمین را با دیگران عوض می کند....» (همانجا)

بنا بر متن فوق دیده می شود که تا آنزمان در قبایل پشتون هم نمونه هایی از مالکیت اشتراکی و هم نمونه هایی از مالکیت خصوصی وجود داشته است. در حالی که در اروپا، در مسیر انکشاف جوامع چنین بغرنجی با این ماهیت در چنان وقفه های طولانی بمشاهده نرسیده است. این هم یکی از زمینه های مساعد برای تطبیق نظرات «مُدرن» که اختراعات ماشین آلات و بروز هسته های سرمایداری را با خود داشته است، محسوب می گردد. چنین حالات تا حدی هماهنگی را نیز در آن جوامع باعث گردیده است. به هر صورت برخلاف آنچه در غرب جریان داشته است، در دوران پیر روشن از موجودیت مناسبات اشتراکی یا مناسبات قومی بسطح قبیلوی، یعنی «غیر طبقاتی» نیز تذکر رفته، ایجاد و رشد مناسبات طبقاتی، طوری که قبلاً از آن یاد آوری بعمل آمده است، برای نخستین بار، با نفوذ دین مقدس اسلام، درین اقوام رونما گردیده است. وقفه های طولانی تاریخ ما با مشغولیت در بخش زراعت و مالداری و کار دست یا صنایع کوچک دستی سیری گردیده است. (قریب سه دهه بعد، یعنی در سال ۱۶۰۰م «کمپنی هند شرقی» انگلیسی درنیم قاره هند قدم می گذارد و در سقوط تدریجی امپراتوری مغل نقش عمده ایفا می کند.)

حال بر می گردیم به دوران بعدی، که جنگ های استعماری در پهلوی سایر عوامل در دوران آغاز مرحله نوین ماشینی در کشور ما، نقش مانع ایجادکن ایفاء نموده، عدم پختگی لازم مرحله بی جامعه در امر سازماندهی حیات اجتماعی در تشکل های نیرومند دولتی نیز حدس زده می شود. جای تعجب نخواهد بود هرگاه متوجه شویم که درین حوزه نمونه های اختراع «ماشینی» و یا در ساحات دیگر علوم طبیعی در مرحله ای که در اروپا وجود داشته است، مشاهده نمی توانیم. چنانچه در زمان طولانی کشور فقط در قید محدوده مشغولیت های زراعتی و کار خانگی، تبدیل محصولات زراعتی، حیوانی به نعم، مورد ضرورت

حیاتی انسان، باقی مانده است. در عین زمان شواهد نشان می دهد که علاوه از چنین ساختار های طبقاتی و مناسبات ملکیت، ساختار های قومی و قبیله‌ای که مشابه به مالکیت اجتماعی یا اشتراکی و عشیروی بوده است، وجود داشته است.

کشف فلزات نیز درین دو منطقه نسبتاً دور از همدیگر تقریباً موازی بوقوع پیوسته است. همین لحظه وقتی پروسه اروپا را به عنوان ملت و ملت گرایی که علمای آنها تعریف نموده اند، بطور مختصر از نظر می گذرانم، سؤال در ذهن هر یک ممکن باعث گردد، که چرا آنها، به این موفقیت ها دست یافته اند ولی سایر کشورهای آسیایی و افریقایی و امریکای لاتین و منجمله کشور ما هم، نتوانسته اند، تا قدم های مشابهی را مانند آنها بردارند. در حالی که در هر یکی از قاره ها، در اوقات مختلف تمدن هایی وجود داشته است. گذشته افغانستان امروزی کم بها بوده نمی تواند. روشن است که تداوم انکشافات در همه جا، یکسان نبوده است. آنچه بوضاحت دیده می شود، کشور های اروپایی و بعداً شمال امریکا در بخش علم و تخنیک و دانش استفاده بیشتر از منابع طبیعی و بخصوص تولید ماشین، استفاده وسیع از منابع آبی و غیره پیشقدم گردیده بودند.

بناءً آنچه در اروپا در قرون اخیر برجستگی داشته است. همین اختراعات ماشین است که در فوق نیز ذکر گردیده است. در دوران استعمار و در دهه های بعدی، این تخنیک در انحصار عده محدودی از کشورهای شناخته شده اروپایی باقی ماند. کشور های اروپایی و شمال امریکا، از این انحصار و رقابت ها، که در امر رشد اقتصادی نقش اساسی داشته است، بصورت خوبی کار گرفته اند. در آن زمان طرز تفکری مسلط گردیده است که از طریق «اتحاد» فولاد و نیروی انسانی می توان **بفردت جهانی** **مبدل شد**. اما حال بشریت در عصر و زمان، دیگری، که عبارت از «تخنیک اطلاعاتی» است، قدم گذاشته است. با استفاده ازین موقف، کشور های بی شمار جهان، نهایتاً یا به صادر کننده مواد خام و مصرف کنندگان تولیدات صنعتی و ماشینی مبدل گردیده بودند و یا اینکه قلمروهای وسیع جهان در اشغال کشورهای مقتدر صاحب سلاح های فولادین و انسانهای تعلیم دیده، قرار گرفته، نه تنها مواد خام این قلمرو ها را به تاراج می برده اند، بلکه از یکطرف ثروت های مردمان همین سرزمین ها را با مزد ناچیز توسط خود آنها بشمول کارهای شاقه و جبری استخراج می نموده اند، از جانب دیگر با عوایدی که ازین ناحیه بدست می آورده اند، در سازماندهی اجیران جنگی الی اداره کنندگان محلی، بکار می برده اند.

از آنجایی که قاره ها را هم به حوزه های منافع بین خود ها تقسیم نموده بودند، بی اثر نبوده است که حتی «حوزه» های مختلف را در مخالفت با همدیگر قرار دهند. از تفاوت های لسانی و فرهنگی و بخصوص مذهبی و وقتاً فوقتاً جنگ های منظوقی را نیز براه می اندخته اند. ناگفته نماند که قدرت های استعماری و امپراتوری های وقت از نگاه تناسب قوا، بدرجات مختلف طبقبندی شده می توانند، که بخصوص در جریان جنگ اول و دوم جهانی، این تناسب تصویر روشنتر بدست می دهد، که تفصیل آن درین متن گنجایش ندارد. اما در مقایسه با قدرت های بزرگ دیده می شود که بعضی از قدرت های درجه سوم و چهارم، در صف مقدم آلمانها، در انتقال «مقدمات تکنالوژی» به افغانستان پیشقدم بوده، فعالیت های زمینس درین ساحات برجسته بنظر رسیده است.

آنچه خیلی مضر و خطرناک بوده است، آنست که بعضاً «فورماسیون» های معین اجتماعی-اقتصادی و فرهنگی و همچنان عنعنوی جامعه ما را قسماً استعمار و هم بعضی دولت های تحت حمایت آنها سرکوب نموده، آنها را از فعالیت ها و تعمیم ظرفیت های قبلی عنعنوی تا حدی محروم ساخته اند. این سیستم های سیاسی عقب مانده و وابسته با قدرت های بیگانه، یا «بديل» برای ساختار قومی ای ضربه دیده پیشکش نموده اند و یا حجم و دامنه اقدامات آنها در مطابقت با رفع نیازمندی های آنها قرار نداشته است. این دول در امر باز نمودن امکانات نوین انکشاف و راه زندگی برای انسانهای ان از خود قابلیت و حتی نیاتی هم نشان نداده اند. بدینترتیب توده های مردم با در بدری روبرو گردیده اند. از چنین وضعیت هر یک ما باید قادر باشیم، تا عواقب ناشی از آن را پیشبینی بتوانیم. همین بحران بیش از سی و سه سال، «فکتور» های ازین نوع را باخود حمل می نماید. اگر از مناطق قبایلی ارگان های دولت را نمی ریودند و «خط دیورندی» نمی بود، امروز این منطقه با همچو معضلاتی روبرو نمی شد. از

آنجائی که «فعالیت» های آنها دیگر از نگاه اقتصادی جوابگوی ضروریات مبرم حیاتی آنها، نبوده است، نسل به نسل در قید عقیمانی باقی مانده اند.

نمونه بارز آنرا می توان در اعمال غارتگرانه تاریخی استعمار انگلیسی در مناطق قبیایلی پشتون بخوبی مشاهده نمود. از آنجائی که طی سالهای اخیر در اوج بحرانهای ویرانگر و خونبار در کشور ما و تداوم درگیری های مسلحانه بیش از سی و سه سال و یا بهتر بگوئیم سالهای پر حادث و پر ماجرای بیش از شصت سال درین منطقه، در پهلوی حلقات وابسته، نسل جوانی هم در تحت نام محققین، سخت در پی اشغال مواضع در مراکز میدیاهای نوین اند و در پیشاپیش شرایط نوین از فرهنگ جدید بخاطر رسیدن بمدارج عالی استفاده می کنند. درین مرحله قریب همه بیشتر در تابعیت از قواعد تبلیغاتی هنر، مشغولیت توده ها، با صفحات «تلویزون» و به جلب بیشتر مشتریان شنونده می پردازند. بدینترتیب دوران تفکر عمیق و مطالعه اسناد و کتب را به باد فراموشی سپرده حالتی را تمثیل می نکنند که گویا منابع سابق دیگر فاقد اثر می باشند.

بیشتر از هر مرحله دیگر تاریخی، یکنوع بی پروائی، بلند پروازی، ذهنیگرایی های استفرق آور الی سرحد، بزبان آوردن اتهامات و تبلیغات «نژاد پرستانه» و تلاش ها در جهت ضربه زدن به پروسه وحدت ملی و غیره و غیره هر روز در دستگاه های صاحبان «رسانه های» جدید معلوم الحال بمشاهده می رسد. هسته اصلی موضعگیری های نا درست را می توان همچنان گاه گاه در رابطه با «خط دیورند» نیز مشاهده کرد. وطنپرستان و نیروهای ملی به حق، به آن، «خط تحمیلی» استعمار می نامند بعضی ها آنقدر بی پروا، «فضل فروش» و مغرور اند که با کمال بی شرمی، بشکلی از اشکال درحمایت از مواضع و استدلال های فریبنده و بی پایه می پردازند که حتی به حمایت از سیاست استعمار می انجامد. قبل از آنکه به موضوع «دیورند» توجه بیشتر میزول گردد، ترجیح می دهیم تا قسمتی از آن رویداد های قبل از آنرا بطور خلص جمعبندی نمایم، تا دیده شود که چه عوامل با طرح «خط نام نهاد» «دیورند» خاتمه یافته است و بنا بر «فکت» ها، نزد استعمارگران این خط و یا این ساحه و مردمان مسکون آن، چه موقف داشته است. در زمان استعمار روابط میان اجتماعات «اینتی» بی شمار و مذاهب بین هم، چگونه ارزیابی می گردد و مناسبات همه آنها با استعمارگران چگونه بوده است؟ برخورد انگلیس های اداره کننده با این همه گروه ها، با چه کیفیت ارزیابی می گردد؟

درین جا یکی از اظهارارات «لارڈ کرزن» (Lord curzon) که زمانی، در سالهای (۱۸۹۹م- ۱۹۰۴م در مقام «ویسرای هند» برتانوی ایفای وظیفه می نموده است - درست شش سال بعد از «طرح دیورند» و سه سال بعد از مرگ امیر عبدالرحمن خان- در رابطه با هندوستان و بخصوص بنگال از نظر می گذرانیم که در آغاز قرن بیست گفته است: «من در وجود» هندوستان و بنگال "دو خانم دارم. یکی "هندو" و دیگری "مسلمان". مسلمان آن "معشوقه" و محبوب من است.» این سیاستمدار محافظه کار انگلیسی در اخیر قرن نوزده و در آغاز قرن بیست در سیاست خارجی استعمار برتانیه نقش وزین داشته است. نام او همچنان در قطار حامیان پروسه تأسیس «مسلم لیگ» هند، که سالیان بعد در پروسه تجزیه «نیم قاره هند» رول مهم بازی کرده است، یاد شده است. نباید از نظر دور داشت که حتی نیرو های آگاه ملی که خود را «جانبدار» آزادی پشتونستان می دانسته اند، و تا امروز جواب روشن به این سؤال نداده اند که، چه کسی و یا چه مرکزی، «جنگی های» قبیایلی را در اشغال قسمتی از کشمیر فرستاده اند. وقتی قوت اشغال کشمیر را برای پاکستان داشته اند، چه مانع وجود داشت که، رهبران «ملی» چنین اقدام مشابه را برای آزادی پشتونستان انجام نداده اند؟

درین رابطه چه بسی افسانه هایی نیست که از جریان وقایع و رویداد های روز های تقسیم نیم قاره هند و روز های خروج قوای استعمار انگلیس از آن قلمرو شنیده نشده باشد. سیاست استعمار و چنین حالات طبیعتاً انواع مختلف پرابلمها را با خود می آورده است. در هیچ نقطه دیگر دنیا، در گذار از ساختار قبیلوی بیک مرحله پیشرفته تر، چنین برخورد مشابه، از جانب این جهان به اصطلاح متمدن صورت نگرفته است. استعمار انگلیس برای تضعیف مقاومت پشتون ها علیه اشغالگران، در آستانه فروپاشی

«امپراتوری درانی» از شیوه های خاصی کار گرفته است. استعمار انگلیس طراح و رهبری کننده همه وقایع عمده درین منطقه محسوب می گردید، انگلیس سازماندهی دولتی و اجتماعی را در هم کوید. علاوه از آنکه بکمک اجیران و دست نشانندگان، در صف مقدم از طریق سکه ها، مناطقی را از قلمرو کشور جدا ساخت، بعداً خط نام نهاد تحمیلی «دیورند» را که بار دیگر روی آن بتفصیل بیشتر تماس خواهیم گرفت، بمنظور تأمین امنیت «نیم قاره» هند در آنوقت، طراحی نمود.

با تأیید از برداشت ها و ارزیابی های تاریخی برخی از صاحب نظران و مؤرخین که از آن بعنوان نوعی از «کنفدراسیون» اقوام نام برده اند، باید از نظر دور نداشت، که ایجاد چنین «کنفدراسیون»، باید در یک فضای اعتماد و تضمین مراعات منافع و موضعگیری های همدیگر صورت گرفته می شد، که بدرستی انجام نیافته است. بدین ترتیب با این چنین قتل های غم انگیز که توسط شهزادگان «سدوزائی» بطور نمونه انجام یافت، بر شیرازه تمام ارزشهای اجتماعی - سیاسی این پادشاهی جوان ضربه مرگ آور وارد آورد، چنان ضربه شدیدی بوده است که اعتماد بین سران اقوام را به گور سپرد و دیگر هیچوقت پس از آن مانند سابق ترمیم شده نتوانست.

درین جا دیده می شود که تیمور شاه و پسران او خاصناً، ممکن بر خلاف پادشاهان اروپائی، سلطنت را بمثابه ملکیت شخصی و منبع عایداتی فردی خود می دانسته اند. در حالی که در اروپا، اساسات قانونی و سهمگیری توده های مردم در سیستم، نقش فعال محافل نخبه در سازماندهی زندگی اجتماعی - اقتصادی و عدالت اجتماعی و اولتر از همه در ایجاد صنعت و اختراع وسایل تخنیکی و غیره و توجه داشته اند. جالب اینست که قدرت بزرگ برتانوی که در فاصله هزاران کیلومتر دور تر از مرز آن، جنگ های استعماری را بیشتر از طریق اجیران به پیش می برده است، در کسب نفوذ بین جمعیت های این سرزمین نیز استفاده می نموده است. به احتمال قوی در حوادث ذیل، استعمار دست داشته ولی طبیعتاً اگر شهزادگان نظیر شاه زمان و برادران نواقصی در کار نمی داشتند، طوریکه در یکی از قسمت های قبلی بصراحت بیان گردیده است، که اگر جنگ های آنها بر سر قدرت صورت نمی گرفت، پس استعمار هم امکان ایجاد لانه را نمی داشت. چنانچه می خوانیم که: بعد از چهار سال پادشاهی، شاه زمان توسط برادرش شاه محمود در سال ۱۸۰۱م از اریکه قدرت بر انداخته شد. بینائی چشم اش را از وی ربوده و به زندان انداخت. شاه شجاع برادر مادری شاه زمان، بدون درنگ بر علیه شاه محمود بر خاست، بالاخره او را دستگیر و به زندان انداخت. شاه شجاع در سال ۱۸۰۳م، قدرت را در دست گرفت. بقول همین مؤرخ، یکمک وزیر فتح محمد خان، در زندان با محمود با نرمش برخورد صورت گرفت. وقتی محمود دوباره در کابل و پشاور، بقدرت می رسد، طوری که پشاور اقامت دلخواشش بوده است، دیگر مانند شاه زمان بر اساس همین منبع از نفوذ برخوردار نبوده است. دوری طولانی او، به "مخالفت" او فرصت خوبی را فراهم ساخته بود.

فتح محمد خان پسر پاینده محمد خان، وزیر مقتول در زمان سلطنت شاه زمان، مصمم شد تا از شاه زمان انتقام بگیرد، به صفت یکی هواداران شاه محمود جا گرفت. وقتی محمود در سال ۱۸۰۹م از زندان، «برادر اندر اش» رها گردید، و دوباره بر سر قدرت نشست، وزیر فتح خان را بحیث وزیر مقتدر خود تعیین نمود. بدین ترتیب شاه شجاع با قدرت بزرگ بارکزائی ها مقابل گردید. در کشور قوت ها علیه شاه شجاع سازمان می یافت او به ساحه «مهاراجای سیکه» در لاهور پناه برده از آن طلب یاری نمود. اما «رنجیت سینگه» که در زمان بی نظمی ها و «انارشی» در کابل، «دیره جات» و پشاور - ولایت اندوس افغانستان - را جدا ساخته بود، قصد مطیع ساختن کشمیر را داشته است، متمایل نبوده است تا افغان را به ملکیت های از دست رفته اش برساند. برخلاف در فکر انحراف و کشانیدن او به حالت ناچاری بوده است، تا بتواند، گهر یا جواهر گرانبها را از وی بدست آورد.

سال ۱۸۰۹م سال پر حادثه برای افغانستان، اروپا، روسیه و در قم اول سال آغاز نگرانی های امنیتی برای «لعل هندی» استعمارگران انگلیسی محسوب می گردد. همین منبع که از یکطرف از بروز «کنفدراسیون» جدید مذهبی در پنجاب، تحت

کنترول «رنجیت سینگهه» یاد آور می شود، در عین زمان از تهدید های جدی «فرانسوی-روسی» تذکر بعمل می آورد. درین رابطه اشارات مختصر خود را درباره اوضاع سیاسی در ماحول «ایالت خراسان، از فاتحان مغل»، بیان داشته می نویسد: «... وقتی در سال ۱۸۰۹م، مأموریت «ایلفینستون» راه سفر به پشاور را در پیش گرفت، در سال بعد «مالکولم (ماکولم؟)» سومین سفارت خود را به دربار "پارس" انجام داد. درین زمان، خیلی تخلفات و طرح های «فرانکو-رشین» (فرانسوی - روسی: نقل کننده درین نوشته) علیه قدرت برتانوی در هند توسط "ناپولیون بناپارت"، رویدست بوده است. این که چگونه در داخل افغانستان راه یافته است، ما متعاقباً عواقب فوری آنرا مشاهده می توانیم - سقوط و زوال سدو زائی ها و برخاستن بارکزائی ها، انتقال قدرت از فامیل پادشاهان درانی به فامیل وزیر درانی، به استثنای محمود در هرات، جایی که حاکمیت مستقل را حفظ نموده بود، دیگر هیچ جای دیگر نمایندگی تیمور، باقی نمانده بود...» ("از جانب اچ دبلیو بیلینو" (By H, W, BELLEW ... صفحه ۴۰))

تذکر: هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که قسمت های قبلی را هم مطالعه کنند، می توانند با اجرای "کلیک" بر عکس، به فهرست "آرشیف" رهنمائی شوند!

ادامه دارد...



تذکر: هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که قسمت های قبلی این مطلب را هم مطالعه کنند، می توانند با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات به فهرست "آرشیف" نشان رهنمائی شوند!